

روش تلفیقی بر ایند نقد روش‌های کمی و کیفی

دکتر علیرضا گلشنی^۱، محمدرضا قاندي*^۲

چکیده

روش‌شناسی جدیدی که از تلفیق روش‌های کمی و کیفی تشکیل شده را «روش تلفیقی» نام نهاده‌اند. پس از آنکه انتقادات فراوانی به «روش کمی» وارد شد، جنبش دوم روش‌شناسی با عنوان «روش کیفی» در دهه‌های ۹۰-۱۹۷۰ میلادی گسترش یافت. این روش‌شناسی برخلاف روش‌شناسی اول که به کمیت‌گرایی و تجربه‌گرایی^۳ بها می‌داد، بیش‌تر بر آن شد تا نواقص و ایرادات وارده بر روش‌شناسی اول (که تا دهه ۱۹۷۰ این روش‌شناسی غالب بود)، عدم توانمندی آن در پرداختن به ابعاد انسانی و کیفیت واقعیت‌های حیاتی انسانی بود را رفع نماید. جنگ پارادایمی بین محققان کمی (اثبات‌گرایی و پسا اثبات‌گرایی) و کیفی (تفسیرگرایی، انتقادگرایی، فمینیسم و پست مدرنیسم) باعث شد که علوم اجتماعی به دنبال پارادایم جدیدی بیفتد. جنبش سوم روش‌شناسی، بر این اساس شکل گرفت که جهان واقعی را تنها از راه یک روش علمی (اثباتی یا تفسیری) نمی‌توان شناخت. لذا، به ترکیب دو جنبش روش‌شناسی کمی و کیفی می‌پردازد. از دهه ۱۹۹۰ میلادی موج سوم روش‌شناسی، «روش‌شناسی ترکیبی یا تلفیقی» نام گرفت.

واژه‌های کلیدی: روش‌شناسی، روش تلفیقی، روش کمی، روش کیفی.

^۱ - استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا

^۲ - دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا

*- نویسنده‌ی مسئول مقاله: ghaedi1352@gmail.com

^۳ . Empricism

مقدمه

به نظر می‌رسد شناخت جنبش‌های روش‌شناختی یکی از موضوع‌های بنیادین برای همه علوم بخصوص علوم اجتماعی می‌باشد. این مقاله به دنبال معرفی و شناسایی جنبش‌های مهم روش‌شناسی بویژه روش‌شناسی تلفیقی می‌باشد. علاوه بر معرفی روش‌شناسی کمی-کیفی و تلفیقی، این مقاله انتقاداتی که بر هر یک از آنها وارد شده را نیز ارائه خواهد کرد. در گفتار اول، جنبش اول روش‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته و انتقادات وارد بر روش‌شناسی کمی مطرح شده است. این انتقادات که منجر به شکل‌گیری پارادایم دوم روش‌شناختی در دهه ۱۹۷۰ میلادی گردید، اهمیت و ضرورت شکل‌گیری روش‌شناسی کیفی را مورد بررسی قرار خواهد داد. موج دوم روش‌شناختی که انتقادات شدیدی را بر روش‌شناسی کمی وارد کرد، خود نیز به شدت مورد نقد و انتقاد واقع شد و نتیجه جدال پارادایمی، تولد پارادایم سومی شد که به نام «روش‌شناسی تلفیق یا ترکیب»، معروف گردید.

در این مقاله پیش از پرداختن به انتقادات وارد بر جنبش سوم روش‌شناختی، به صورت تلفیق روش‌شناسی اشاره شده و انواع روش‌شناسی تلفیقی نیز مطرح شده است.

پیش‌گفتار: تعریف روش‌شناسی

روش‌شناسی عبارت است از «نظریه و تحلیل درباره‌ی نحوه اجرای پژوهش^(۱)»، «تحلیل مفروضات، اصول و روش‌های اجرا در رویکردی خاص به پژوهش^(۲)» یا آن‌گونه که کاپلان (۱۹۶۴) تعریف می‌کند «مطالعه توصیف، تعریف و توجیه روش‌ها و نه خود روش‌ها^(۳)».

به‌گونه خلاصه «روش‌شناسی، مطالعه روش‌ها^(۴)» و توجیه‌کننده روش‌های پژوهش است. روش‌شناسی توجیه‌کننده روشی است که داده‌ها را گردآوری و تحلیل می‌کند. به سخن دیگر روش‌شناسی اشاره به اصول و ایده‌هایی دارد که پژوهشگران براساس آن، روش‌هایشان را پایه‌ریزی می‌کنند. روش‌شناسی در برگیرنده این است که چگونه ساختار کلی نظریه در رشته‌های علمی خاص کاربرد پیدا می‌کند. روش‌شناسی در تعامل با اهداف، پرسش‌ها و طرح پژوهش را شکل می‌دهد. روش‌شناسی، پژوهش را به نظریه و نظام فکری مرتبط می‌کند. روش‌شناسی عبارتست از یک نظام قاعده و روش‌های جاری آشکار که براساس آن پژوهش جریان می‌یابد و به وسیله‌ی آنها ایجاد دانش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.^(۵)

گفتار اول: روش‌شناسی کمی

روش‌شناسی کمی مبتنی بر تجربه‌گرایی بیکنی^۱ است و در قالب پارادایم‌های اثبات‌گرایی و پسا‌اثبات‌گرایی قرار می‌گیرد. روش‌های کمی و آزمایشگاهی، استفاده از داده‌های عددی و تحلیل‌های آماری از اصول اساسی این روش‌شناسی هستند. این جنبش از دوره روشنفکری و پیدایش علوم اجتماعی و رفتاری تا دهه ۱۹۷۰ میلادی بر بخش عمده نظریه و روش در علوم اجتماعی مسلط بوده است.^(۶) با وجود این، در خلال چند دهه اخیر در پی انتقادات درون پارادایمی و برون پارادایمی به نوعی افول نسبی رسیده است.^(۷)

این روش‌شناسی که تجربه‌گرایی و کمی‌گرایی را هم برای علوم طبیعی و هم برای علوم اجتماعی تجویز می‌کرد، سعی کرد حتی کیفیت‌ها نیز به واحدهای قابل شمارش تبدیل شوند.

کتاب فیزیک اجتماعی کوتله^۲ که در سال ۱۸۳۵ منتشر شد، تلاشی کلاسیک بشمار می‌رود که در آن سعی شده به کمک «آمار اخلاقی» وابستگی‌های علی انسانی اجتماعی به عوامل عمومی مشخصی به اثبات برسد. کوتله در نظر داشت تکامل «انسان معنوی» را از راه تجربه نشان دهد.^(۸)

پس از یک دوره غلبه کمی‌گرایی و تجربه‌گرایی در علوم اجتماعی، به تدریج از نفوذ و نقش فائده کمی‌گرایی کاسته شد. پیتریم سوروکین در اثرش «پویایی‌شناسی اجتماعی و فرهنگی» تحقیقات صرفاً کمی، آزمون‌شیدایی^۳ و جنون کمیت^۴ اطلاق کرده است. از نظر وی «اگر قرار شود رفتار انسان‌ها صرفاً با چند جدول و سپس محاسبه ریاضی تحلیل شود، بدون آنکه ابعاد انسانی و کیفی واقعیت‌ها حیات انسانی دیده شده باشند، راه به جایی نخواهیم برد.^(۹)

هم‌چنین استنبرگ معتقد است «پژوهش کمی بویژه برای نشان دادن افکار و نیات مردم درباره فعالیت‌ها یا وقایع خاص و درک پیچیدگی روندهای اجتماعی در شرایط معین مناسب و مفید نیست.»^(۱۰)

محبوبیت روش‌های کمی به موازات فتور در پژوهش آماری، پس از سال ۱۹۶۵ میلادی، رو به کاهش نهاد.

^۱.F.Bacon

^۲.Queteler

^۳.Testomania

^۴.Quantophareny

روش‌شناسی‌های کمی در پارادایم اثبات‌گرایی^۱ جای می‌گیرند که به عنوان پارادایم «فرضیه‌ای-استقرائی»^۲ توصیف می‌شوند و جهان را در قالب «بازنمایی‌های عددی»^۳ توصیف می‌کنند.

این روش‌شناسی بر رویکرد استقرائی^۴ استوار است، که ماهیت حقیقت را از راه مشاهده و آزمون فرضیه‌ها مشخص می‌سازد. دیدگاه هستی‌شناسی آن، جهان را مرکب از روابط علی^۵ می‌داند و پژوهشگر روابط بین متغیرها را شناسایی و آزمون می‌کند. داده‌های پژوهش به صورت عددی نمایش داده می‌شوند و تحلیل داده‌ها با استفاده از فنون آماری انجام می‌شود. در این روش، متن گزارش در قالب سوم شخص و با استفاده از لحن منفعلانه نوشته می‌شود. گزارش حاوی یافته‌هایی از نمونه است که ممکن است به جامعه وسیع‌تر پژوهش تعمیم داده شود.

نقد روش‌های کمی

پژوهشگران کیفی، پژوهش‌های کمی و دیدگاه‌های تقلیل‌گرایانه و علم‌گرایانه پوزیتیویستی و پساپوزیتیویستی را نقد کرده و آنها را فاقد کارایی برای تبیین و درک پیچیدگی‌های علوم انسانی در عصر پسا مدرن و پساپسامدرن می‌دانند.

از نظر پژوهشگران کیفی، توصیف‌های غنی از جهان اجتماعی ارزشمندند، در حالی‌که پژوهشگران کمی با ویژگی‌های سطحی نگری و قانون بنیادین^۶ خود کمتر به چنین جزئیاتی توجه دارند.^(۱۱)

پژوهشگران کیفی معتقدند که کمیت‌پذیر نمودن، ماهیتاً امری محدود کننده و منجر به از دست دادن بخش عمده‌ای از داده‌ها در مورد کلیت یک پدیده خواهد شد و در نتیجه از این راه، واقعیت، که ذاتاً غیر قابل تفکیک است، قابل تفکیک تصور شده و به بخش کوچکی از آن که نمی‌تواند در قالب یک واحد کمی درآید، یک واحد عددی تعلق می‌گیرد. لذا بجای آن، بهترین شیوه فهم آنچه در حال جریان است، غوطه‌ور شدن در آن جریان و حرکت در داخل بافت یا سازمانی است که مورد مطالعه قرار می‌گیرد.^(۱۲)

پژوهشگران کمی و اثبات‌گرا، بیش‌تر از مسیرهای خطی پیروی می‌کنند، مسیر خطی که شبیه پلکانی است که مراحل مشخصی دارد و به جهت مشخصی منتهی می‌شود. یک شیوه اندیشیدن و نگاه به مسائل است، اما به هیچ رو نمی‌توان آن را تنها شیوه علمی تلقی

¹. Positivism

². Hypothetic-Deductive

³. Numeric Representations

⁴. Deductive Approach

⁵. Causal Relationship

⁶. Homothetic

نمود.^(۱۳) رویکردهای کمی در پژوهش‌های علوم اجتماعی، بر آزمون فرضیه‌های منتج از نظریه‌های موجود متمرکزند و از این رو به ندرت به مفهوم سازی و ارائه نظریات جدید، با توجه به شرایط خاص جوامع، منجر می‌شوند. محدود نمودن واقعیت به ابعاد قابل سنجش و نادیده گرفتن معانی کنش‌ها و عاملیت انسان، از دیگر اشکالات وارد بر این رویکرد است.

از نظر روش شناسان کیفی، رویکردهای اثبات‌گرایانه و کمی، بخش مهمی از تجربه انسان را مورد غفلت قرار می‌دهند. مطالعه پیرامون انسان نمی‌تواند مبتنی بر مدل‌های علوم طبیعی باشد که برای شناخت پدیده‌های فیزیکی طراحی و توسعه یافته‌اند. زیرا فرهنگ انسان را از پدیده‌های طبیعی متمایز می‌کند. روش‌های کمی، پژوهش را به سمت خطی پیش می‌برد حال آنکه پژوهش باید غیر خطی و چرخشی^۱ باشد.^(۱۴)

یکی از نخستین نقدهایی که بر این روش شناسی وارد شده این است که برای همه شاخه‌های علوم اعم از علوم طبیعی و علوم اجتماعی نوعی وحدت روش شناختی قائل است و توسعه علوم اجتماعی را منوط به نسخه برداری کامل از روش‌های آزمون شده و قدیمی علوم طبیعی می‌داند.^(۱۵)

ویلهلم دیلتای، فیلسوف آلمانی قرن ۱۹، همچون هردر^۲ و ویکو^۳، سرسختانه میان علوم طبیعی^۴ و علوم اجتماعی^۵ تمایز می‌گذاشت. به اعتقاد وی، علوم طبیعی با اتکا به روش‌های مرسوم مرسوم تجربی (مثل مشاهده و آزمایش) ممکن می‌شود، لیکن در حوزه فرهنگ و جامعه که مختص انسان است این روش‌شناسی کارایی ندارد. زیرا در اینجا پژوهشگر با پدیدارهای بی‌جان چون سنگ یا با دنیای غریزی موجودات زنده سروکار ندارد و باید وارد روح زندگی جمعی شود. ماکس وبر نیز به رغم اذعان به سودمندی کاربردی برخی روش‌های مرسوم علوم طبیعی در علوم اجتماعی، معتقد است که قاصد بودن انسان، پژوهشگر را مکلف می‌کند تا قصد و منظور کنشگر را از دید خود او دریابد، بنابراین روش تفهیمی دیلتای را در عرصه علوم اجتماعی اجتناب ناپذیر می‌داند و بر این باور است که پژوهشگر باید به «فهم همدلانه»^۶ سوژه‌های خود برسد. لذا حتی در صورتی که برخی تعمیم‌ها در حوزه مطالعه‌های انسانی جایز باشد، تلاش پژوهشگر باید اساساً صرف فهم و نه تبیین (علت‌کاوی) پدیدارها و روابط انسانی شود و تحلیل علی را اساساً به علوم طبیعی وا نهاد. انواع روش‌های کمی مثل اثبات‌گرایی، ناتوان از ورود به ذهنیات و اغراض واقعی افرادی که موضوع بررسی

^۱.Cyclical

^۲.Herder

^۳.Vico

^۴.Naturwissenschaft

^۵.Geisteswissenschaft

^۶.Emphatic Understanding

پژوهشگر است، دانسته‌اند. چرا که هدف مطالعه اجتماعی اساساً درک معنایی است که انسان‌ها به عمل خود نسبت می‌دهند نه تبیین رفتاری که پژوهشگر برای آن عینیتی مستقل از دنیای ذهنی سوژه‌ها قائل شده است. لذا فهم عمل معنادار، کاری نیست که از عهده مشاهده عینی و صرفاً از جایگاه ناظری بیرونی بر پایه آنچه از رفتار افراد مشاهده می‌شود، برآید. در نتیجه، حتی دسته-بندی و مقایسه میان افعال، نهادها، فرهنگ‌ها و سایر پدیدارهای انسانی به شیوه مرسوم علوم طبیعی جایز نیست و سبب تحریف معانی نهفته و نادیده گرفتن تفاوت‌های اساسی میان پدیدارهای به ظاهر مشابه می‌شود.

از طرفی پوپر نیز روش متعارف همه علوم را روشی قیاسی می‌داند که طی آن فرضیه‌های ابطال پذیر به مثابه تنها فرضیه‌های قابل بررسی در علم، در پرتو شواهد، سنجیده می‌شود و ابطال نشدن آنها این امکان را به جامعه علمی می‌دهد که آنها را به عنوان فرضیه‌هایی فعلاً معتبر بپذیرند و تا زمانی که به‌گونه قطعی ابطال نشده‌اند به عنوان دانش معتبر مورد استفاده قرار دهند.^(۱۶) کوهن نیز بر ماهیت تاریخی تمام علوم تاکید ورزیده و از این رو ادعای اثبات گرایان که علم مورد نظر خود را تنها راه کشف حقیقت در هر زمان و مکان می‌دانند باطل اعلام کرده است.^۱ از نظر کوهن، محدودیت‌های شناختی دانشمندان و انواع عوامل اجتماعی و سیاسی در تولید دانش و دفاع از مدعیات علم نقش دارند. از نظر وی شناخت علمی الزاماً در خلأ و مستقل از شرایط اجتماعی و سیاسی آنگونه که اثبات گرایان مدعی‌اند، صورت نمی‌گیرد و عوامل گوناگون بیرونی نیز بر تولید علم تأثیر می‌گذارند.^(۱۷)

از دیگر انتقادات وارده بر روش اثبات گرایی این است که:

- ۱- اعتبار تجربه و مبنای علوم طبیعی، امور غیر تجربی و متافیزیکی است. با انکار اصول عقلی راهی برای اعتبار قوانین تجربی باقی نمی‌ماند حتی اگر برای علوم تجربی تنها ارزش احتمالی قائل باشیم.
- ۲- اصل تحقیق پذیری به عنوان یک ملاک و یک روش در علوم تجربی چون متکی به استقراء است، به‌گونه منطقی ناتمام است و مؤدی به نتیجه معتبر نمی‌شود. به علاوه روش عالمان را نیز در پژوهش‌های علمی تصویر نمی‌کند. قوانین و تئوری‌ها و کشفیات علمی از راه مشاهدات به دست نیامده‌اند. تئوری‌های قبلی است که مشاهده را معنا می‌کند.

¹.Kuhn

- ۳- اصل تحقیق پذیری، نه یک قضیه تجربی است نه تحلیلی. بنابراین، مطابق ملاک معناداری در اثبات گرایی باید بی‌معنی و مهمل باشد. اگر دارای معنا باشد، معلوم می‌شود حوزه معناداری وسیع‌تر از آن است که اصل تحقیق پذیری ارائه می‌دهد.
- ۴- به چه دلیل معناداری یک قضیه منوط به تحقیق پذیری آن است و معنی یک گزاره آن چیزی است که با شنیدنش به ذهن می‌آید. آنچه به ذهن می‌آید ممکن است علم به صدق یا کذب آن داشته باشیم و ممکن است در صدق و کذب آن شکاک باشیم. بنابراین، حتی قضیه‌ای که راهی برای تعیین صدق و کذب آن نداریم، معنادار است و معنای آن را نیز می‌فهمیم، لیکن تصدیق ایجابی یا سلبی در مورد آن نمی‌کنیم. قابل تحقیق بودن یا نبودن مفاد یک گزاره فرع معناداری آن است، نه برعکس.
- ۵- اگر قضایای متافیزیکی و غیرتجربی مهمل باشند، پوزیتیویسم منطقی مهمل خواهد بود، زیرا دعای پوزیتیویسم نه قضایای تحلیلی‌اند چرا که در اینصورت پوزیتیویسم تبدیل به فرهنگ لغت جدیدی خواهد شد که واضعاتش خود اثبات‌گرایان هستند، زیرا آنها برای قضایای تحلیلی بیش از این شأنی قائل نیستند و نه قضایای تجربی، مسلماً پوزیتیویسم منطقی، فیزیک یا شیمی یا علم تجربی دیگر نیست. بنابراین، با متافیزیک سرنوشت واحدی خواهد داشت. بلکه قبل از ابطال متافیزیک، خود را باطل خواهد نمود.^(۱۸)
- ۶- هر چند تجربه برای کسب اصول عقلی لازم و ضروری است، ولی کافی نیست. زیرا تجربه فقط آنچه را که هست و ما به ازاء عینی محسوس دارد به ما می‌آموزد، در حالیکه مفاهیم و اصول عقلی کلی، از آنچه هست در می‌گذرد و به آنچه باید باشد و نمی‌تواند باشد (واجب) و آنچه نباید باشد و نمی‌تواند باشد (ممتنع) می‌رسد. ادراک ضرورت و امتناع، با حس و تجربه امکان پذیر نیست؛ زیرا تجربه در قلمرو هست‌ها سودمند می‌تواند باشد و نه بیشتر.
- ۷- خود اصل اثبات پذیری، اصلی متافیزیکی است، زیرا نه با تجربه اثبات پذیر است و نه گزاره‌ای منطقی-ریاضی است. مکتبی که اساس آن، متافیزیکی است، چگونه می‌تواند متافیزیک را نفی کند. نفی متافیزیک در واقع نفی خود این اصل است.
- ۸- با تجربه حتی نمی‌توان وجود جهان‌های فیزیک دیگر را نفی کرد تا چه رسد به متافیزیک. جای بسی شگفتی است که جهان فیزیک همانند یا غیر همانند را با ابزار حس و تجربه که درخور آن است نمی‌توان نفی کرد، ولی متافیزیک را با ابزاری که با آن هیچ آشخوری ندارد، بتوان نفی کرد.
- ۹- اثبات گرایی پرسش‌های بزرگ سرنوشت انسانی را نادیده می‌گیرد و در برابر مسائل انسانی، رنج، اخلاق و مذهب حرفی برای گفتن ندارد.^(۱۹)

۱۰- روش اثبات گراها بر این مبنا استوار است که ثابت کنند «فلسفه» امری بی معنی و مهممل است. باید دید که آیا همین سخن گفتن از مقوله‌ای فلسفی، چه در رد و یا در اثبات فلسفه، خود، نوعی فلسفیدن به شمار نمی‌آید؟ به سخن دیگر، سخن گفتن از عدم توانایی فلسفه در احکام ماوراء طبیعی، نوعی فلسفه است.

اسکات^۱ مغالطه‌های ۹ گانه را در روش شناسی کمی بر می‌شمرد:

- ۱- مغالطه معرفتی^۲: به نظر اسکات در پژوهش‌های علوم انسانی مبتنی بر الگو سازی، ریاضی، هستی شناسی و معرفت شناسی در هم آمیخته‌اند و در نتیجه تمایز میان آنچه هست و آنچه با استفاده از این پژوهش شناخته می‌شود، قابل درک نیست.
- ۲- مغالطه تجانس^۳: در این پژوهش‌ها اوصاف مفروض برای گروهی از افراد، قابل اطلاق به انسان‌های دیگری تلقی می‌شود که مختصات آنها مورد بررسی قرار نگرفته است.
- ۳- مغالطه علی^۴: در پژوهش‌های مبتنی بر الگو سازی ریاضی، الگوهای شهود رفتار به عنوان صورعلی در نظر گرفته می‌شوند، در حالیکه طرفداران نظریه‌های تفسیری معتقدند پدیدارهای انسانی قابل تبیین نیستند و بنابراین به جای کاوش برای درک روابط علت و معلولی بین پدیده‌های انسانی، باید فهم آنها در کانون توجه پژوهشگر قرار گیرد.
- ۴- مغالطه ذاتی گرا^۵: در پژوهش‌های ترکیبی، اغلب ظواهر با ذوات تلفیق می‌شوند و به عنوان همه آنچه هست، مورد استنباط واقع می‌شوند.
- ۵- مغالطه دانش فارغ از ارزش^۶: این پژوهش‌ها، دانش مربوط به نهادها و نظام‌های آموزشی را فارغ از ارزش تلقی می‌کنند. بنابراین، پژوهشگران علوم انسانی، بار ارزشی فعالیت‌های خود را نادیده می‌گیرند.
- ۶- مغالطه آینده نگری^۷: در پژوهش‌های مبتنی بر الگوهای ریاضی، اغلب دیدگاه‌های گذشته با دیدگاه‌های آینده تلفیق می‌شوند. با وجود این، پژوهشگران علوم انسانی، صرفاً قادرند وقایع و رخداد‌های گذشته را تبیین کنند، ولی این بدان معنا نیست که می‌دانند در آینده چه اتفاقی رخ خواهد داد.

¹.Scott

².Epistemic Fallacy

³.Fallacy Homogeneity

⁴.Causal Fallacy

⁵.Essentialism Fallacy

⁶.Value Free Knowledge

⁷.FallacyProspective

- ۷- مطالعه تحویلی^۱: در پژوهش‌های اثبات‌گرایان، مشخصات و صفات انسان‌ها به متغیرهای بسیط خلاصه و تصور می‌شود که از ترکیب آنها می‌توان پدیدارهای انسانی پیچیده را شناخت.
- ۸- مغالطه جبرگرایانه^۲: در این پژوهش‌ها، پژوهشگران علوم انسانی اغلب قدرت آگاهی و نیز اراده انسان را در توصیف‌های خود از فعالیت‌ها نادیده می‌گیرند.
- ۹- مغالطه عمل‌گرایی^۳: برداشت پژوهشگران علوم انسانی طرفدار الگوسازی ریاضی از پژوهش به عنوان فعالیتی عملی است که می‌تواند بدون توجه به مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی انجام پذیرد.^(۲۰)

گفتار دوم: روش کیفی

۲/۱- جنبش دوم روش شناختی:

روش‌شناسی کیفی در پارادایم‌های تفسیری^۴، تئوری انتقادی^۵، پست مدرنیسم^۶ و فمینیسم^۷ قرار می‌گیرد. این پارادایم‌ها را می‌توان به‌گونه کلی پارادایم کلی نگرانه-قیاسی^۸ توصیف کرد.^(۲۱)

از آن جهت کلی نگرند که کلیت پدیده و همه پیچیدگی آن را مورد مطالعه قرار می‌دهند، بجای آنکه پدیده را به اجزایی تجزیه و با تعیین دقیق متغیرها، روابط علی را مورد بررسی قرار دهند.^(۲۲)

در این روش‌شناسی، نگاه عمیق نگرانه و دیدگاه درون‌نگر^۹، شناخت واقعیات چندگانه را میسر می‌سازد. نگاه عمیق نگر مدعی است که: «رفتار فرهنگی باید همیشه در قالب دیدگاه درون-نگر-تعریف نقش آفرینان-از رویدادهای انسانی مطالعه و طبقه‌بندی شود. یعنی واحدهای مفهوم سازی شده^{۱۰} باید از راه تحلیل فرایندهای شناختی افراد مورد مطالعه کشف شود نه اینکه براساس طبقه‌بندی‌های رفتار میان فرهنگی تحلیل شود».^(۲۳)

¹.Reductive Fallacy

².Deterministic fallacy

³.Pragmatism Fallacy

⁴.Interpretive Paradigm

⁵.Critical Theory

⁶.Post Modernism

⁷.Feminism

⁸.Holistic-Inductive Paradigm

⁹.Inside View

¹⁰. Conceptualized

به اعتقاد صاحب نظران، در این نگاه، پژوهشگر متعهد به ورود به محیط اجتماعی است و به یکی از نقش آفرینان در آن محیط تبدیل می شود.^(۲۴)

روش شناسی کیفی می تواند از راه کاوش عمیق تر و بررسی جنبه های ملموس، موضوع های بحث انگیز پیچیده را به بینش های معنادارتری تجهیز کند.^(۲۵)

بنابراین، روش شناسی های کیفی، متصف به صفاتی نظیر «عمیق نگری»^(۲۶)، داستان سرایی^(۲۷)، غنی^۲ و واقعی^(۲۸)، اما نرم یا محدود هستند.

روش شناسی کیفی، نسبت به موضوع مورد نظر خود رویکردی تفسیری و طبیعت گرایانه دارد.^(۲۹)

این روش شناسی متکی به مطالعه افراد در محیط خود آنهاست و تعامل با افراد را به زبان خود آنها و تحت همان شرایطی که در آن قرار دارند مدنظر قرار می دهد.^(۳۰)

این روش شناسی به دنبال ادراک فرآیندهایی است که به نتایج یعنی وقایع و اعمال انسان منجر می شوند و این چیزی است که روش های کمی در اغلب موارد قادر به ادراک آن نیستند.^(۳۱)

ویژگی اصلی این روش، مربوط به توجه این رویکرد به موقعیت ها یا افراد خاص و تاکید بر کلمات و واحدهای متنی^۳ به جای اعداد است. این روش، بر رویکرد قیاسی^۴ استوار است که ماهیت حقیقت^۵ را از راه کنکاش آن در جهان واقعی ظاهر می سازد. دیدگاه هستی شناسی آن، جهان را مرکب از واقعیت های چندگانه^۶ می بیند. در اینجا پژوهشگر، گزارش را در قالب اول شخص شخص و با لحنی فعالانه تحریر می کند. این گزارش تجلی بخش از زندگی^۸ از محیط مطالعه بوده و صرفاً خاص آن محیط مطالعه است.

در مجموع چند پارادایم عمده، ساختار پژوهش کیفی را می سازد که عبارتند از:

۱- پارادایم های ساختار گرایانه و هرمنوتیکی که مبتنی بر هستی شناسی نسبی گرایانه و قائل به وجود واقعیت های چندگانه است، معرفت شناسی آن ذهنیت گراست. یعنی فاعل شناسا و آزمودنی با هم به ادراک و فهم جهان می رسند و روش شناسی آن طبیعت گرایانه است، یعنی جهان طبیعی را چنان که هست، مورد بررسی قرار می دهد. در ارزشیابی پژوهش، از معیارهای

¹.story Telling

².Rich

³.Textual Units

⁴.Inductive Approach

⁵.truth

⁶.Ontological View

⁷. Multiple Realities

⁸.Slice Of Life

نظریه‌ی زمینه‌ای بهره می‌گیرد و به جای ضوابط پوزیتیویستی مثل روایی درونی و بیرونی و پایایی و عینیت‌گرایی، از اصطلاحاتی چون باورپذیری، قابل اعتماد بودن و قابل تایید بودن استفاده می‌شود.

۲- پارادایم‌های انتقادی (مارکسیسم و نظریه‌های آزادی خواهانه): شامل پژوهش‌های فمینیستی (دوره‌های آغازین فمینیسم) و مارکسیستی، مطالعات فرهنگی و نظریه غیرعادی که هستی‌شناسی آنها مادی‌گرایانه و واقع‌گرایانه است، و بر این نظرند که همین جهان واقعی و مادی موجبات تبعیض‌ها و تفاوت‌های نژادی و طبقاتی و جنسی را فراهم می‌آورد. در این پارادایم معیار ارزشیابی پژوهش‌های تجربی و مباحث نظری، دلالت‌های آزادی‌خواهانه آنهاست و اینکه چقدر در این مطالعات، همدلی و تعامل انسانی به کار رفته است.

۳- پارادایم‌های فمینیستی و پسا ساختار گرایانه که تأکیدشان بر متن اجتماعی و امکان ناپذیری بازنمایی کامل تجارب انسانی است. در این گونه مطالعات اثری از ضوابط ارزشیابی پوزیتیویستی و پساپوزیتیویستی نمی‌بینیم و به جای آن به متون چند صدایی و خود بازتابنده در تجارب مردم تحت ستم توجه می‌شود.

هم‌چنین مطالعات فرهنگی و نظریه غیرعادی، از انواع فلسفه‌ها و نگرش‌های مارکسیسم و فمینیسم و پسامدرنیسم تأثیر می‌پذیرند. بنابراین، در یک نگاه کلی، ما شاهد تنشی بنیادی در پژوهش‌های کیفی هستیم: از یک سو مطالعات فرهنگی دارای وجه طبیعت‌گرایانه و انسان‌مدارانه هستند و بر تجربه‌های انسانی تأکید می‌کنند و از سوی دیگر بسیاری از مطالعات فرهنگی بر عوامل تعیین کننده مادی و ساختاری مثل نژاد، طبقه، جنسیت و در واقع آثار تجربه‌های انسانی، تأکید می‌ورزند. در روش کیفی، واقعیت انسانی - اجتماعی، مشتمل بر اعمال، فعالیت‌ها، گفتارها، نمادها و ساختارهایی است که بصورت تاریخی و در متن جامعه با مشارکت انسان‌ها ساخته و پرداخته می‌شود.^(۳۲)

در مجموع روش کیفی در دهه‌های ۹۰-۱۹۷۰ میلادی با تأکید بر ادراک فرایندهایی که به نتایج مورد مطالعه منجر می‌شوند، گسترش یافت.

جنبش کیفی مبتنی بر پارادایم‌های طبیعت‌گرا، تفسیرگرا و بر ساخت‌گرا است و عمدتاً به روش‌های کیفی، داده‌های متنی و تحلیل‌های روایتی علاقمند است. این جنبش به دنبال چرخش نظری^۱، ۱۹۷۰ میلادی و افول پارادایم اثباتی، تا دهه ۱۹۹۰ میلادی به شکوفایی نسبی رسیده و در علوم اجتماعی و رفتاری معاصر جایگاهی کلیدی دارد.

^۱. Theoretical Turn

۲/۲- تفاوت روش شناسی کمی و کیفی:

بر خلاف روش شناسی کمی که به دنبال اهداف عینی است، روش شناسی کیفی به دنبال اهداف ذهنی است و جهت گیری روش شناسی کیفی به جای تبیین به دنبال اکتشاف^۱ است. روش شناسی کیفی، بر خلاف روش شناسی کمی که به دنبال تحلیل آماری است^(۳۳) بیش تر به دنبال تحلیل محتوا و تحلیل موضوعی^۲ است.^(۳۴) روش شناسی کمی فاقد ارزش است. اما در روش شناسی کیفی، آکنده از ارزش است. از طرفی روش شناسی کمی بی تعهد و خنثی است، اما روش شناسی کیفی، دگرگون ساز^۳ است. هم چنین روش شناسی کمی به دنبال "تایید" است، اما روش شناسی کیفی به دنبال تفهیم. منطق روش شناسی کمی، استقرایی است، اما منطق روش شناسی کیفی، قیاسی است. در روش شناسی نخست، واقعیت به مثابه امری واقعی و تلقی شیء گونه و واقعیت واحد، قابل لمس و تجربه پذیر است، اما در نوع دوم، واقع گرای چندانگانه و نسبی گرایی حاکم است به گونه ای که واقعیات برساخت شده از نظر شکل و محتوا بین افراد، گروه ها و فرهنگ هاست. پارادایم کمی مبتنی بر اثبات گرایی است که به دنبال تعمیم و تبیین های قانون نگر (یعنی مبتنی بر قوانین جهانشمول) است. هدف اصلی آن، اندازه گیری عینی دنیای اجتماعی، آزمون فرضیه ها، پیش بینی و کنترل رفتار انسان است. در مقابل، پارادایم کیفی ریشه در ضد اثبات گرایی و تایید رویکرد پدیدار شناسی دارد و فردنگر است. بنابراین، ماهیتاً طبیعت گراست و هدف اصلی- اش درک حیات اجتماعی و معنایی است که افراد به زندگی روزمره خود می دهند.^(۳۵)

روش کیفی با روش کمی^۳ تفاوت مهم دارد:

۱- زیربنای فلسفی هر دو روش متفاوت است. برای محقق کمی، واقعیت عینی است؛ یعنی خارج از ذهن محقق وجود دارد. برای محقق کیفی واقعیت مجزایی وجود ندارد. هر مشاهده کننده ای واقعیت را به عنوان بخشی از فرآیند پژوهش به وجود می آورد. علاوه بر این محقق کمی معتقد است واقعیت را می توان به اجزای تشکیل دهنده آن تجزیه کرد و محقق باید دانش کلی خود را از واقعیت با بررسی اجزا به دست آورد. از سوی دیگر محقق کیفی فرآیند کل را می آزماید و باور دارد که واقعیت، کلی^۴ است و نمی توان آن را به اجزایش تقسیم یا تجزیه کرد.

^۱.Exploratory

^۲.Thematic Analysis

^۳.Trans Formative

^۴.Holistic

۲- دو روش برداشت متفاوتی از فرد دارند. محقق کمی باور دارد که تمام انسان‌ها شبیه هم هستند و رفتارها و احساسات آنها را می‌توان در طبقات کلی قرار داد، در حالیکه محقق کیفی معتقد است که انسانها اساساً با یکدیگر متفاوتند و نمی‌توان آنها را گروه بندی کرد.

۳- هدف محقق کمی دستیابی به تعمیم و قوانین کلی رفتار انسان است. در مقابل محقق کیفی تلاش می‌کند تا تبیین ویژه‌ای در مورد یک فرد یا موقعیت خاص ارائه دهد. در واقع محققان کمی تلاش می‌کنند در عرض پیشروی کنند و محققان کیفی می‌کوشند در عمق پیش بروند.^(۳۶)

در روش‌شناسی کمی، واقعیت نسبتاً ساده است در حالیکه در روش‌شناسی کیفی، واقعیت اجتماعی مرتب در حال ساخته شدن است، و به همین دلیل هم حالت نسبی دارد. از سویی در روش‌شناسی کمی، روابط علی میان پدیده‌ها، مکانیکی است. اما در روش‌شناسی کیفی، برداشت‌ها و مقاصد انسان را عامل مهم علیت در پدیده‌های اجتماعی می‌داند. محقق کمی رفتار و سایر پدیده‌های قابل مشاهده را مطالعه می‌کند اما محقق کیفی معنی‌های ساخته شده به وسیله افراد و سایر پدیده‌های درونی را مطالعه می‌کند. محقق کمی از داده‌های عددی برای معرفی محیط اجتماعی و از روش‌های آماری برای تحلیل داده‌ها استفاده می‌کند در حالیکه محقق کیفی از داده‌های کلامی و تصویری برای معرفی محیط اجتماعی و از روش‌های منطق استقرایی برای تحلیل داده‌ها استفاده می‌کند.

در حالیکه پژوهش کمی در پی ارائه تعریف دقیق و روشن اصطلاحات و تولید فرضیه‌هایی است که بتوان آنها را از راه تجربه آزمود و نیز طالب استفاده از خاصیت قیاس پذیری و دقت ریاضی است، پژوهش کیفی نافی آنهاست و توجه خود را معطوف به ذهنیت در برابر عینیت، واقعیت‌های چندگانه در برابر یک واقعیت، اجماع و هم رأیی در برابر حقیقت، خاصیت تفریدی در برابر جنبه تعمیمی و نظایر آن برای فهم واقعیت‌ها می‌نماید.^(۳۷)

در روش کمی ذهنیت سرکوب می‌شود، ولی در روش کیفی ذهنیت پذیرفته شده و از آن بهره برداری می‌شود. در روش کمی، اصولاً پژوهش‌های علمی مانع از احکام ارزشی است حال آنکه در پژوهش‌های کیفی چنین نیست. در پژوهش‌های کمی از نظریه‌های از پیش پذیرفته استفاده می‌شود در حالیکه در پژوهش‌های کیفی چنین نیست و تاکید بیش تر بر تجربه آزمودنی و رابطه مستقیمی است که پژوهشگر با جامعه و محیط پژوهش برقرار می‌کند.^(۳۸) پژوهشگران کیفی بر این باورند که پژوهشگران پوزیتیویست، به دلیل تکیه بر روش‌های تجربه‌باورانه نمی‌توانند دیدگاه آزمودنی را منعکس و منتقل کنند. در حالیکه در پژوهش‌های کیفی این کار با مصاحبه‌های عمیق و مشاهده عملی است. پژوهشگران کمی نیز این گروه را متهم می‌کنند که روش‌های تفسیرشان

غیر قابل اعتماد، امپرسیونیستی، غیرعینی و ذهنی است. پژوهشگران کیفی شرح دقیق جزئیات، توصیف رفتارها، انگیزه‌ها و نگرش‌ها را در پژوهش ارزشمندی دانند در حالیکه پژوهشگران کمی این توصیف‌ها را مانعی برای رسیدن به تعمیم‌ها تلقی می‌کنند. پژوهش‌های کیفی معمولاً تکرارپذیر نیستند و در آنها مسائلی چون پایایی چندان مطرح نمی‌شود.^(۳۹)

۲/۱- نقد روش کیفی:

از دیدگاه اثبات‌گرایان، روش کیفی دارای موضع آنارشیستی است، زیرا به پژوهشگر امکان می‌دهد تا از هر روش دلخواهی برای دستیابی به دانش بهره‌گیرد و با اتکاء به این استدلال که هیچ راهی برای ارزشیابی صحت و سقم یافته‌های او نیست، هرگونه ادعایی درباره دانش را موجه بداند. به عبارت دیگر روش شناسایی کیفی، متهم به نسبی‌گرایی در امرشناخت می‌شود و شناخت حاصل از روش‌های دقیق تجربی را هم تراز با انواع شناخت‌های مادون علمی یا غیر علمی قرار می‌دهد.

منتقدان روش کیفی مطرح می‌کنند، همان‌گونه که انحصارطلبی اثبات‌گرایی مقبول نیست، کاربرد رویکرد کیفی در تمامی عرصه‌های پژوهشی علوم اجتماعی نیز نمی‌تواند مورد قبول باشد. به سخن دیگر، عرصه‌های مهمی از موضوعات قابل پژوهش وجود دارد که می‌توان آنها را با اتکاء به عوامل "عینی" مثل ساختارها و نهادهای اجتماعی و منافع بازیگران اجتماعی توضیح داد و نیازی هم به تحلیل‌های کیفی نیست.^(۴۰)

محدودیت‌های روش کیفی توجه بسیاری از صاحب‌نظران را به خود معطوف داشته است. از یک جهت، در اغلب موارد، محققان کیفی، از نمونه‌های کوچک استفاده می‌کنند و پاسخگویان یا واحدها معرف جامعه‌ای که از آنها انتخاب شده اند نیستند. از طرفی دیگر حجم نمونه معمولاً آنقدر کوچک (بعضی اوقات یک نفر) است که به پژوهشگران اجازه تعمیم داده‌های جمع‌آوری شده را فراتر از نمونه انتخاب شده برای مطالعه خاص نمی‌دهد. از آنجا که مشاهده‌کننده واحدی، وقایع را توصیف می‌کند پایایی داده‌ها نیز ممکن است مورد تردید باشد. لذا کیفیت‌گرایی محض، به کاهش روایی در کار پژوهش می‌انجامد.^(۴۱)

در این روش شناسی بیش از حد به جنبه‌های درونی و استنباط‌های "ذهنی" می‌پردازد. طرفداران دیدگاه‌های پوزیتیویستی عموماً پژوهشگران کیفی را داستان‌سرا، ژورنالیست یا دانشمند علوم غیر دقیق می‌نامند و کارشان را غیر علمی و ذهنی قلمداد می‌کنند. هم‌چنین معتقدند پژوهش کیفی نوعی نقد است نه پرداختن به نظریه‌ها. عده‌ای نیز آن را روایت پنهان مارکسیسم یا اومانسیسم سکولار و پژوهشگران این پژوهش را فاقد روش علمی (برای آزمون فرضیه و تحقیق پذیر) می‌دانند.

یکی دیگر از مشکلات و نکات منفی روش کیفی را دخالت احساس، اندیشه و عقاید پژوهشگر در موضوع مورد پژوهش دانسته‌اند.^(۴۲)

حتی در مواقعی پژوهشگر می‌تواند تحت تاثیر محیط قرار بگیرد. برای مثال خانم "ژان فاوره سادا"^۱ در پی پژوهشی پیرامون سحر و جادو در یکی از کشورهای آفریقائی تحت تاثیر این اعمال به گفته خود وی، نگاه خنثی یا ابژکتیو خود را در طول پژوهش از دست داد.^(۴۳)

هارلی، هاردی و آلوسن از ۴ منظر به روش شناسی کیفی انتقاد کرده‌اند. آنها نشان داده‌اند که اگرچه رفلکسویته^{*} (Reflexivity) فی‌المنفاه ارزشمند است اما فارغ از تعارض دورنی و چالش نیست.^(۴۴)

آنها ۴ رویکرد متداول برای فهم رفلکسویته به عنوان ساب ورژن^۲، تمام نگاری^۳ چند صدایی^۴ و شک‌گرایی^۵ مورد توجه قرار گرفته است.

هارلی، هاردی و آلوسن به بیان تناقضات درونی موجود در این ادعاها اشاره می‌کنند.

۱- تناقضات درونی که در ساب ورژن وجود دارد از یک سو پژوهشگر مدعی است که می‌تواند بین خود و پدیده تمایز قائل شود در حالیکه عملاً پژوهشگر نمی‌تواند این کار را انجام دهد و بدین ترتیب خاصیت تفریدی به عنوان مفروضه زیربنایی پژوهش‌های کیفی مورد تردید قرار می‌گیرد.

۲- تمام نگاری هم به منزله یک نگاه التقاطی در به کارگیری پارادایم‌های چندگانه در پژوهش مطرح می‌شود که منتهی به نوعی تعارض ذاتی می‌شود و بر خلاف مفروضه زیربنایی تمام نگاری نهایتاً علاقه پژوهشگر به عنوان مبنایی برای ترجیح یک مدل بر سایر مدل‌ها می‌شود و باعث می‌شود که این مدل مرجح نیز بر بستری سیال و بی‌ثبات قرار بگیرد.

۳- چند صدایی به این دلیل به کار می‌رود که پژوهشگر به نوعی جهت‌گیری عاری از هر نوع بار نظری را به تصویر بکشد و صدای مشارکت‌کنندگان را جایگزین صدای خود کند در حالیکه هارلی، هاردی و آلوسن با استفاده از استعاره فانوس دریایی معرفت‌شناسی نشان می‌دهند که چگونه پژوهشگر به عنوان حکیمی ممتاز تلقی می‌شود که استیلای خود را بر پژوهش کماکان حفظ می‌کند.

^۱.Favret- SaadaJeanne

* رفلکسویته به معنی ارجاع به خود و هستی‌شناسی فردی است. در پژوهش‌های پدیدارشناسانه، انسان موجد واقعیت است و هیچ واقعیتی نیست که انسان نتواند آن را بر اساس اهداف و نیازهایش بسازد. بنابراین، واقعیت، بیرونی نیست، انعکاس درون فرد است.

^۲.Sub Version

^۳.Holography

^۴.PolyPhony

^۵.Skepticism

۴- در نهایت، شک گرایی، معطوف به فرهنگ وابستگی دستاوردهایی است که پژوهشگر با آنها دست به گریبان است. شک گرایی از این حیث مورد تناقض قرار دارد که پژوهشگر بر برخی از این قیودات تفوق بیش تری دارد و دانشی که از این راه تولید می شود ناشی از فهم یکسان پژوهشگر و مشارکت کنندگان نخواهد بود، بلکه ناشی از مدیریت تصنعی این قیودات تاریخی و اجتماعی است.^(۴۵)

گفتار سوم-روش تلفیقی:

هر چند استفاده از روش های کمی در مقام داوری تجربی، درجه عینیت را افزایش می دهد با وجود این، تحلیل کمی از تحلیل کیفی بی نیاز نیست. تحلیل کیفی بار معنایی یافته های کمی را روشن تر می کند.

رویکرد کمی گرایی بر برون گرایی و توجه به جنبه های بیرونی واقعیت و اثبات گرایی تاکید دارد، در حالیکه در رویکرد کیفی بر ساختار گرایی، ذهن گرایی و تفسیر گرایی تاکید می شود. در رویکرد تلفیقی، ابعاد گوناگون بیرونی و اثباتی و نیز جنبه های کیفی و ذهنی واقعیت، مورد تاکید قرار می گیرد. هم چنین از جنبه روش شناسی، رویکردهای کمی به بررسی تجربی واقعیت و نمونه گیری می پردازند. در رویکردهای کیفی با تاکید بر قوم شناسی، پدیده شناسی، مطالعه اکتشافی، پژوهش بر مبنای عملکرد، تحلیل گفتمان و با استفاده از روش ها مانند پرسش نامه، باز پاسخ، مشاهده، مصاحبه، پژوهش موردی و مانند آن به مطالعه کیفی موضوع ها پرداخته می شود. در حالیکه در رویکردهای تلفیقی محقق به استفاده توأمان رویکردهای کمی و کیفی بر حسب موضوع پژوهش می پردازد و با بهره گیری از روش های کمی و کیفی سعی در مطالعه جامع تر موضوع می کند.

روش تلفیقی^۱ با ترکیب رویکردهای کمی و کیفی از پدیده های اجتماعی، به شناخت عمیق تری منجر می شود. لیتل^(۴۷) و کرسول^(۴۸) معتقدند که رویکرد کثرت گرایانه و تلفیقی برای بسیاری از پژوهشگران جاذبه دارد.

۳/۱- تاریخچه شکل گیری پارادایم جدید:

روش ترکیبی را به عنوان سومین پارادایم در پیوند با دو رویکرد کمی و کیفی یاد می کنند.^(۴۹) در دهه ۱۹۹۰ میلادی، ایده ترکیب روش های کمی و کیفی در قالب روشی واحد، بصورت گوناگون در قلمروی پژوهش های علوم اجتماعی پیشنهاد شد. ایده استفاده از دو یا چند روش برای

^۱.Mixed Methodology

^۲.Little

^۳.Creswell

مطالعه یک پدیده بمنظور دستیابی به نتایج معتبر به‌وسیله دنزین^۱ (۱۹۸۷) قوت گرفت. آنچه که در دهه ۱۹۹۰ جدید می‌نمود، این ادعا بود که روش ترکیبی به منزله پارادایم جدیدی ظهور کرده است. احتجاج طرفداران روش ترکیبی این بود که این روش راه حل قابل قبولی برای مواجهه با جنگ پارادایم‌هاست که از دیرباز میان طرفداران پارادایم‌های پژوهش کمی و کیفی نمودار بود. این ترکیب که از دهه ۱۹۹۰ به عنوان یکی از پارادایم‌های مطرح فلسفی-روشی علوم اجتماعی صورت می‌گیرد، آغازگر مرحله جدیدی از توسعه روشی در علوم اجتماعی بوده و با عنوان جنبش سوم روش‌شناسی مطرح شده است.^(۵۰)

۳/۲- ضرورت تلفیق:

هر رو پارادایم کمی و کیفی نقاط ضعفی دارند که به‌وسیله یکدیگر قابل جبران هستند. بنابراین، استفاده مکمل از رویکردهای کمی و کیفی طیف وسیع تری از دیدگاه‌های روش‌شناختی را پیش رو می‌نهد، اعتبار کلی نتایج پژوهش را افزایش می‌دهد و پژوهشگر را به شناخت واقعیت نزدیکتر می‌سازد.^(۵۲)

کثرت‌گرایی روش‌شناختی راه حل موثری برای رفع محدودیت‌های رویکردهای واحد در تحقیقات اجتماعی و شامل استفاده از مجموعه‌ای از روش‌های پژوهش، در حد ایده آل کمی و کیفی است.

مقایسه سه دیدگاه نظری در روش‌شناسی^(۵۳)

ویژگی	پارادایم	اثبات‌گرایی	تفسیرگرایی	تلفیق
برون داد تحقیق	تبیین	فهم	شناخت پیامدهای کنش	
منطق روش‌شناختی	علت‌کاوی	معناکاوی	مساله محوری	
ترجیحات نظری	نظریه آزمایی	نظریه سازی	به کارایی نظریه در عمل	
شیوه استدلال	استقراری	قیاسی	قیاسی و استقرایی و	
نوع روش‌ها	کمی	کیفی	تلفیقی	
نمونه‌گیری	احتمالی-تصادفی	غیر احتمالی	احتمالی و غیر احتمالی	
نوع تحلیل	آماري	مضمونی	مضمونی و آماری	
تنوع تکنیکی	نسبتاً کم	زیاد	بسیار زیاد	

۳/۳- انواع روش‌شناسی تلفیقی:

برای ترکیب روش‌های پژوهشی گوناگون در پروژه‌های واحد، دو شیوه وجود دارد:

۱- روش اول با توالی زمانی انجام می‌شود که احتمالاً با تعویض رهیافت‌ها و پارادایم‌ها همراه است. این رهیافت، امکان استفاده از روش‌های کمی و کیفی را در کنار یکدیگر فراهم می‌آورد،

¹.Denzin

به شرطی که در هر دو روش با مفروضات هستی شناختی مشابهی به کار روند. روش های گوناگون را می توان برای کشف جنبه های واقعیت "عینی" واحدی، صرف نظر از اینکه این روش ها از کلمات استفاده کنند یا اعداد، به کار گرفت. داده های منابع گوناگون را می توان از یکی به دیگری ترجمه و تبدیل کرد (هر چند معمولاً از کیفی به کمی تبدیل می شوند).

۲- شیوه دوم، استفاده از روش های گوناگون با مفروضات گوناگون در مراحل گوناگون متفاوت پروژه پژوهشی است. پژوهشگر می تواند طی روند پژوهش در میان استراتژی های پژوهشی جابجا شود.

در مجموع انواع روش های تلفیقی به ۴ نوع: ۱- طرح ۳ بعدی، ۲- طرح ترکیبی، ۳- طرح توضیحی و ۴- طرح اکتشافی تقسیم می شوند:

- ۱- روش ۳ بعدی: روش ۳ بعدی، روشی تک مرحله ای است که در آن محققان روش های کمی و کیفی را به گونه همزمان و با ظرفیت مساوی به مرحله اجرا در می آورند.
- ۲- روش ترکیبی: روش ترکیبی یکی از روش های تلفیقی است که در آن برخی از داده های پژوهش نقش کمکی و ثانوی دارند و برخی در مجموعه داده ها نقش اصلی را ایفا می کنند. این روش در مواردی استفاده می شود که مجموعه داده های پژوهش کافی نباشد و هر نوع از پرسش های پژوهش نیازمند تحقیق انواع متفاوتی از داده ها باشد.
- ۳- روش توضیحی: روش تلفیقی دو مرحله ای است. هدف کلی این روش، این است که داده های کیفی به توضیح یا بسط نتایج کمی اولیه کمک کنند.
- ۴- روش اکتشافی: هدف از این روش تلفیقی دو مرحله ای، تحت تأثیر قرار دادن نتایج روش اول (کیفی) در روش دوم (کمی) است.

این روش در موارد زیر به کار می رود:

الف- وقتی وسیله ای برای اندازه گیری یا ابزار ساختن داده ها در دسترس نیست.

ب- عوامل متغیر شناخته نشده اند.

ج- هیچ راهنمایی ساختاری یا تئوریک وجود ندارد.^(۵۸)

۳/۷- نقد روش شناسی تلفیقی:

به نظر منتقدان این روش شناسی از آنجا که روش های کمی و کیفی منبعث از مفروضه های نظری متعارض هستند، رویکرد ترکیبی که با استناد به ناکامی روش های کمی و کیفی به وجود آمده است، نه تنها به عنوان پارادایم سومی در برابر پارادایم های کمی و کیفی نبوده، بلکه به اعتقاد اسکات (SCOT) مغالطه آمیز است^(۵۹)، چرا که از نگاه پژوهشگران طرفدار پژوهش های ترکیبی، هم ادعای هواخواهان روش های کمی ناظر بر امکان استفاده از زبان ریاضیات برای شناخت جهان

هستی و پدیدارهای آن موجه به نظر می‌رسد و هم می‌توان داعیه طرفداران روش‌های کیفی را که مدعی هستند استفاده از زبان ریاضی در مطالعات انسانی و اجتماعی، مغالطه آمیز است، پذیرفت. ماهیت روش ترکیبی به دلیل نبود مفروضه‌های فلسفی مشخص نیز محل اشکال است.

"گدینگز"^۱ معتقد است که اثبات‌گرایی چون اسب تروا وارد قلمروی پژوهش‌های ترکیبی شده و آنگاه که پژوهشگر به مرحله تصمیم می‌رسد، به نوعی داده‌های کمی بر یافته‌های کیفی تفوق می‌یابد و نتیجه‌گیری‌ها براساس این گرایش صورت می‌پذیرد.^(۶۰)

از نظر مخالفان روش تلفیقی، چون دو روش شناسی کمی و کیفی در پارادایم خاصی قرار دارند که هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی آنها متفاوت است، ترکیب شیوه‌ها منجر به ترکیب دیدگاه‌های تئوریک می‌شود که با هم در تناقض هستند. برخی نیز مشکل نو پا بودن این روش-شناسی را مطرح می‌کنند. حقیقت آن است که نوشتن مقاله نسبتاً جامع و وسیع در مورد روش-شناسی ترکیبی که قدمت رسمی آن به بیش از یک دهه نمی‌رسد کاری بس دشوار و حساس است. به این معنا دشوار است که این روش شناسی اصولاً جدید بوده و دارای موضع‌گیری‌های پارادایمی تازه، بحث‌انگیز و در تقابل با پارادایم‌های متعارف، دارای ابعاد طراحی و اجرایی متفاوت با مرحله طرح مساله تا ارائه گزارش نهایی پژوهش، دارای حوزه لغوی و ادبیات فرا کمی و فرا کیفی و با عین حال ترکیبی و به‌گونه کلی دارای منطق نظری و روشی خاص است و هنوز استفاده از این روش‌ها چندان مورد توجه استادان و دانشجویان نیست. از طرف دیگر، روش پژوهش ترکیبی همانند دیگر روش‌های پژوهش (کمی یا کیفی)، درگیر چالش‌های سیاسی، فلسفی و روش‌شناختی متعددی است.

نقدی بر پراگماتیسم

با توجه به آنکه برخی اندیشمندان، مبنای روش تلفیقی را «پراگماتیسم» عنوان کرده‌اند بنظر می‌رسد معیار اطمینان بخشی برای این روش نباشد.

از نظر منتقدان، نمی‌توان پراگماتیسم را به عنوان معیاری برای شناخت «چیستی حقیقت» بشمار آورد، زیرا در چنین حالتی حقیقت، امری نسبی و شخصی می‌شود و معیاری برای سنجش آن وجود نخواهد داشت. به عبارت دیگر، ممکن است قضیه‌ای که برای شخصی مفید است، برای دیگری غیر مفید باشد. از جمله مهم‌ترین نقدها و اشکالاتی که بر منطق پراگماتیسم وارد شده، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

^۱.Giddings

- ۱- به فرض صحت معیار عمل برای حقیقت، همیشه نمی توان از آن استفاده کرد. زیرا در واقع، این نظریه مستلزم نسبی گرایی است، بدین معنی که سودمندی، مصلحت و فایده داشتن نسبت به اشخاص و فرهنگ ها و زمان های گوناگون، متفاوت می شود. در نتیجه ممکن است حقیقت برای افراد گوناگون، متفاوت باشد. یعنی یک عمل برای عده ای خوب و مفید باشد و برای عده ای دیگر مضر تلقی شود. حتی ممکن است که یک باور برای یک فرد در یک زمان و یک شرایط خاص، سودمند باشد ولی در زمان ها و شرایط دیگر، سودمند نباشد و آشکار است چنین پیامدی مستلزم نسبی گرایی است.
- به عبارت دیگر در این نظریه «حقیقت» فقط به وسیله الفاظی همچون «خوب» و «مفید» تعریف شده که مبهم است، زیرا اینگونه مفاهیم برای یک راهن به یک معنی و برای یک انسان خیرخواه دارای معنی دیگری است، اما این که کدام دسته از این تمایلات را می توان حقیقت دانست، از دیدگاه پراگماتیسم جوابی ندارد. بنابراین، یک کشمکش دایمی و بی نتیجه در خصوص «مفید بودن» و «حقیقت داشتن»، در می گیرد.
- ۲- منطق پراگماتیسم، حداقل این شناخت خود معیار و بدیهی را می پذیرد که «عمل، معیار شناخت» است. مثلاً اگر قضیه آب در ۱۰۰ درجه جوش می آید را در عمل بسنجیم، درستی آن معلوم می شود، اما اینکه از کجا بدانیم در تطابق با فرضیه درست است، از نظر پراگماتیست ها امری بدیهی می باشد. این مساله، کل منطق پراگماتیسم را زیر سوال می برد. زیرا از نظر آنها، امور باید مفید و خوب باشند تا مورد قبول واقع شوند و امر بدیهی عملاً وجود ندارد.
- ۳- این مساله که "معیار شناخت، عمل است"، نیز همواره درست از آب در نمی آید؛ چنانکه راسل در این زمینه می گوید: اگر شناخت درست باشد؛ در عمل نتیجه می دهد، اما نمی توان گفت اگر در عمل نتیجه داد، پس شناخت درست است. به عنوان مثال این عبارت که: "اگر این جسم گردو باشد؛ گرد است" درست است ولی این عبارت که اگر این جسم گرد باشد، گردوست "همواره درست نیست. بنابراین، هر چه در عمل نتیجه دهد الزاماً صحیح نیست.
- ۴- اگر این گزاره که "عمل، معیار اندیشه است" را بر مبنای خود پراگماتیسم یا عمل بسنجیم، آنگاه رد می شود. زیرا ممکن است نظریه ای سودمند باشد، اما صادق نباشد. مانند نظریه هیأت بطلمیوسی که قرن ها نتایج عملی مفیدی در حوزه های گوناگون علوم داشت، ولی امروزه کذب و بطلان آن نظریه مورد اتفاق همگان، حتی طرفداران معرفت پراگماتیستی است.
- ۵- این مساله که هر حقیقتی مفید است، مستلزم این است که حداقل یک قضیه مطلقاً حقیقی و کلی وجود داشته باشد. در واقع اگر پراگماتیست ها این قضیه که هر حقیقتی مفید است را

بپذیرند، آنگاه یک حقیقت نظری و کلی را پذیرفته‌اند و این در حالی است که از نظر آنها، هیچ حقیقت نظری و کلی وجود ندارد و حقایق تماماً عملی و شخصی‌اند. بنابراین، اگر چه آنها ارزش‌های مطلق و غایت‌های ثابت را انکار می‌کنند و بر عینیت ارزش‌ها تاکید می‌نمایند، اما برای اثبات همین امر نیز ناچار به پذیرش قضایای کلی می‌شوند و بدین ترتیب آنها یکی از مهم‌ترین اصول خود یعنی "انکار حقیقت کلی" را نقض می‌کنند.

البته ممکن است در پاسخ به این اشکال که یک باور نادرست می‌تواند در عمل مفید و کارآمد باشد، اینگونه پاسخ دهند که "یک باور نادرست شاید برای مدتی سودمند باشد، ولی سرانجام دچار مشکل می‌شود و با باورهای دیگری ناسازگاری می‌یابد"، اما باید توجه داشت این توجیه، همان ادعای نظریه انسجام و پیوستگی است که خود پراگماتیست‌ها به شدت با آن مخالف هستند.

۶- معیار صدق و کذب پراگماتیسم، خود شکن است، زیرا اگر نسبت به خود این اصل که "سودمندی ملاک صدق است" پرسش کنیم که آیا این قضیه نیز صادق است؟ و آیا صدق آن به خاطر سودمندی آن است؟ اگر پاسخ این باشد که صدق این قضیه هم به خاطر سودمندی آن است، پرسش این است که واقعا صدق چه نوع کارآیی و سودمندی در مقام عمل دارد و اگر پاسخ دهند که صدق این قضیه به خاطر امری غیر از سودمندی آن است، بدین معناست که از ملاک اولی خود دست کشیده و آن را استثنا پذیر می‌دانند.

۷- و بالاخره مسایلی مانند انتهای عالم، جبر و اختیار، حسن و قبح، حقیقت مطلق، وجود و عدم خدا و مانند آن، بسیار بزرگ‌تر و وسیع‌تر از آن هستند که نفیاً یا اثباتاً با معیارهای پراگماتیستی قابل سنجش و داوری باشند.^(۶۱)

افزون بر این، خود پراگماتیسم به همان اشکالی گرفتار است که جیمز معتقد بود عقل‌گرایان به آن دچارند. او می‌گفت که مفهوم حقیقت از دیدگاه عقل‌گرایان مبهم است؛ حال در تعریف خود او نیز، فایده و ثمره عملی اعتقادات ابهام دارد و آشکار نیست که مراد از آن چیست؟ آیا فایده فردی مراد است یا فایده جمعی؟ فایده اخروی یا فقط فایده دنیوی؟

اگر فقط فایده دنیوی مراد پراگماتیست‌ها باشد، که بیش‌ترشان این گونه‌اند، زیرا به اومانیسیم اعتقاد دارند، لازمه این پراگماتیسم، تحقق نظریه "ترانس فورمسیم داروین" در میان انسان‌ها خواهد بود: زیرا اگر مراد از نفع، نفع فردی باشد، در این صورت، چون هر انسانی به دنبال نفع دنیوی خویش است، تک تک انسان‌ها به جان هم می‌افتند و جنگلی وحشی به وجود می‌آید، نمی‌شود که آن را کنترل کرد و اگر هم فایده جمعی مراد باشد (و با توجه به اینکه فایده همه افراد

جامعه را نمی توان لحاظ کرد؛ از این رو باید فایده اکثریت جامعه مد نظر باشد) در این صورت نیز تنازع بین جوامع رخ می دهد و دیگر سازمان ملل و حقوق بشر معنا ندارد.

یکی از نقدهای جدی بر فلسفه پراگماتیست ها و بویژه جان دیوئی این است که اگر قلمرو و روش فلسفه وی متافیزیکی نیست، پس چگونه مدعیات متافیزیکی را انکار می کند؟ بر این اساس، وی حق انکار مسائل خارج از قلمرو فلسفه خود را ندارند و درباره آنها باید سکوت کنند. پراگماتیست ها خود را به زحمت نمی اندازند که به نظام های فلسفی دیگران و برهان های آنها توجه کنند و فقط بر ناتوانی آنها در رویارویی با موقعیت های بغرنج ناشی از فرهنگ معاصر تاکید می کنند. یعنی نقد وسیله انکارانه دارند، در حالی که بعضی از این فلسفه ها، دغدغه حل موقعیت های بغرنج را نداشته اند و اصلاً این موقعیت ها، مساله آنها نبوده است. آیا خود دیوئی به افلاطون و ژیلسون اجازه می دهد که فلسفه او را نقد کنند و بگویند ناکارآمد است، چون توان اثبات خدا را ندارد؟ همان گونه که دیوئی می گوید من کاری به آن مباحث ندارم، آنها هم می گویند دغدغه ما موقعیت های بغرنج سیاسی، اجتماعی و ... نیست.

یکی از مشکلات فلسفه پراگماتیست ها این است که آنان گمان می کنند روزگار بحث های کلامی، الهیاتی و متافیزیکی سپری شده است. چون از دیدگاه آنها، این مسایل در خدمت مسائل اجتماعی قرار نمی گیرند. بنابراین، مدعیات اثبات نشده ای، مثل مسلم انگاشتن نگرش طبیعی مذهبانه به جهان (اصالت طبیعت)، در نظام فکری آنان وجود دارد، آنها ارزش های مطلق و غایت های ثابت را انکار می کنند و بر عنیت ارزش ها تاکید می نمایند ولی آن را وابسته به موقعیت های بغرنج، که بر انگیزاننده پژوهش ها هستند در نظر می گیرند، با این حال از رشد چنان سخن می گویند که گویی این ارزش، مطلق و غایت با لذات است.^(۶۲)

بنظر می رسد این گزاره که "حقیقت آن چیزی است که مفید فایده باشد"، در باب ریاضیات جاری نیست چون ریاضیات در واقعیت مصداقی ندارد. هم چنین این گزاره در مورد قضایای تاریخی هم صدق نمی کند چون واقعیت تاریخی معدوم شده است. بعضی ها هم گفته اند که در امور تجربی هم نمی توانیم از حق سخن بگوییم، این صور در ذهن عین آن در واقعیت نیست.

از دیدگاه شهید مطهری، بسیاری از مسائل قابل محک نیست، حال آنکه حقیقت است و از هر حقیقتی برای انسان، روشنتر. مثلاً دور محال است. اینها علم محض اند و قابل تجربه عملی شدن نیست. از دیدگاه وی، اسلام، تنها معیار برای صحت اندیشه را عمل نمی داند. آیا عمل کلید شناخت است؟ بله... "آخر حکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع" دلیل آن است، اما منحصرأ کلید شناخت نیست. عمل یعنی احساس یعنی استقراء و مشاهده که مقدمه و مرحله آغازین شناخت است. پس از آن باید ذهن به تفکر و تعقل بپردازد و اگر مثال بزینم ساختمانی را

که کلید اول آن عمل است و اتاق‌های آن کلیدهای دیگر هم دارد. در اینجا هم راه‌های شناخت گوناگون است.^(۶۳)

استاد مطهری، به اشاره با نقد برتراند راسل بر پراگماتیسم، عمده اشکالات را در سه نکته اساسی خلاصه می‌کند:

- ۱- به فرض اینکه این نظریه را بپذیریم، پذیرش کلی آن ممکن نیست، زیرا مواردی از شناخت‌ها، آگاهی و علم‌ها قابل اینکه در عمل مورد آزمون قرار گیرند، نیستند مانند "دور محال است" چون محال بودن یعنی وجود نداشتن و امکان نداشتن...
- ۲- درستی این مبنا "اگر چیزی در عمل جواب درست داد، دلیل درستی آن است" مبتنی بر یک شناخت خود معیار است. عمل (یا فایده عملی) معیار شناخت است "که خود آن را با امر دیگری نمی‌سنجد.
- ۳- ایرادی که راسل گرفته یعنی اگر فرضیه‌ای را مورد آزمون عملی قرار دادیم و نتیجه مثبت داد، الزاماً موجب صحت آن فرضیه نیست. در مورد هیات بطلمیوسی با اینکه فرضیه زمین مرکزی را قبول داشتند اما محاسبات نجومی درست از آب در می‌آمد. استاد مطهری در اینجا مثال پیروزی لشکر معاویه بر لشکر امام علی (ع) را نیز نمونه‌ای از موفقیت در عمل می‌داند، با اینکه پیروزی حق بر باطل نبوده است...^(۶۴)

نتیجه‌گیری

انتقادات وارد بر روش شناسی کمی و کیفی منجر به ظهور روش شناسی جدیدی گشت که از تلفیق دو روش شناسی فوق‌الذکر پدیدار شد. پژوهشگران علوم اجتماعی ابتدا به تقلید از علوم طبیعی به علت کاوی، عینیت‌گرایی و استفاده از روش‌های کمی روی آوردند. سپس دریافتند که روش‌های کمی برای بررسی تمام ابعاد یک پدیده اجتماعی مناسب نیست. از این رو، نارسایی‌های روش شناسی کمی در شناخت واقعیت‌های اجتماعی، منجر به شکل‌گیری موج دوم روش شناسی شد. در این مرحله، پژوهشگران با به کارگیری روش‌های پژوهش کیفی، توجه خود را از لایه‌های بیرونی واقعیت اجتماعی به لایه‌های درونی‌تر معطوف نموده و بر معنا کاوی و درک و تفسیر پدیده‌ها تأکید کردند. همزمان با تقویت رویکردهای کیفی در روش شناسی، شکافی نسبتاً عمیق میان دیدگاه‌های روش شناسان کمی و کیفی پدید آمد.

تقابل اولیه و تعامل بعدی میان دیدگاه‌های کمی و کیفی در روش شناسی، منجر به شکل‌گیری موج سوم روش شناسی در یک دهه اخیر شد. این موج با عنوان "روش شناسی تلفیقی" مطرح گردید. این روش شناسی به دنبال آن است که با ترکیب رویکردهای کمی و کیفی، شناخت عمیق‌تری از پدیده‌های اجتماعی را به دست آورد. حامیان روش ترکیبی مدعی‌اند که این روش،

باعث رفع نواقص روش شناسی های کمی و کیفی گردیده است. روش تلفیقی مبتنی بر دیدگاه عمل گرایی است. این رویکرد معتقد به برتری روش ها نسبت به یکدیگر نیست و تلفیق آنها را یک استراتژی سودمند برای شناخت ماهیت چند بعدی واقعیت می داند. به نظر می رسد علوم اجتماعی در حال گذار از «واگرایی روش شناختی» به «همگرایی شناختی» است که از آن با عنوان پارادایم تلفیقی در روش شناسی یاد می شود. در این پارادایم فرض اصلی بر این است که می توان از هر دو رویکرد کمی و کیفی برای ارائه تصویری متوازن از پدیده های اجتماعی استفاده کرد. برخی جنبش سوم روش شناختی را جانشینی نارسا برای رفع دشواری های دو روش کمی و کیفی دانسته و آن را مورد نقد قرار می دهند و آن را مغالطه آمیز می دانند. از نظر آنها چون روش شناسی کمی و کیفی دارای هستی شناسی و شناخت شناسی متفاوتی هستند، ترکیب شیوه ها، منجر به ترکیب دیدگاه تئوریکی می شود که با هم در تناقض هستند و منجر به پارادوکس می شود. برخی نیز بر این اعتقادند که رویکرد غالب در این روش شناسی هم چنان روش کمی است. واقعیت آن است که بر هر ۳ روش شناسی انتقاداتی وارد گردید. و به تناوب در هر کدام مغالطه هایی وجود دارد.

منابع

- Harding, s.(1987) " Introduction:Is There a Feminist Method?" *In s.Harding(Ed) ,Feminism and Methodology: Social Science Issues (PP.1-14)*. Bloomington: Indiana University Press.
- Schwandt , T(2001) *A Dictionary Of Qaulitative Inquiry (2nd ed.)* , Thousand Oaks , CA:Sage. P:161)
- Carter , Stacy. M & Miles Little.(2007)" justifying Knowledge , Justifying Method , Taking Action : Epistemologies Methodologies , and Methods in Qualitative Research " , *Qualitative Health Research* , 17(10):1316-28
- میلز، سی رایت، (۱۳۸۲) *ببینش جامعه شناختی*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران، شرکت سهامی انتشار، ص ۶۹
- سنجایی، علیرضا(۱۳۸۶)، *روش شناسی در علم سیاست و روابط بین الملل*، تهران: نشر قومس، چاپ دوم، صص ۱-۲
- Hesse-Biber , S.N.and P.Leavy (2004) *Approach to qualitative Research:A Reader On theory and Practice ,London: Sage Publications.*
- Denzin , N.and Y.Lincoln (2005) *The Sage Handbook of qualitative Research* , Third Edition ,London , Sage Publication Hd.
- اتسلندر، پیتر (۱۳۷۱)، *روش های تجربی تحقیق اجتماعی*، ترجمه بیژن کاظم زاده، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۵)، *روش های تحقیق در علوم اجتماعی*، تهران: دیدار
- استربرگ، کرسستین فی (۱۳۸۴)، *روش های تحقیق کیفی در علوم اجتماعی*، ترجمه احمد پور احمد و علی شماعتی، یزد: دانشگاه یزد
- Sieber , S.D.(1998). *The Intergration Journal Of Sociology* , Vol.78,NO 6. Pp:135-159
- Kruss S.E.(2005).*Research Paradigms and Meaning Making: A Primer* , The Qualitative Report.Vol.10.NO.4.P.760

- Carno, w, Marilyn B. (2002) *principles and Methods of social Research*. Mahwah: Lawrence Erlbaum
- Montee , D. R. , Sullivan , T.J.& Dejong , C.R. (2002). *Applied Social Research Wadworth*: Thomson Learning
- لیتل، دانیل، (۱۳۸۶) *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبد‌الکریم سروش، چاپ چهارم، تهران، صراط، ص ۳۷۴
- سید امامی، کاووس، (۱۳۸۷) *پژوهش در علوم انسانی*، رویکرد های اثبات‌گرا، تفسیری، و انتقادی، تهران: پژوهشگر مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم، ص ۳۶
- Zuckerman , Alan S (1991) *Doing Political Science :An Introduction to Political Analysis Boulder* , Colo :Westview Press , P.166
- ازه‌ای، محمدعلی، امیری، مهرداد (۱۳۹۰)، «نقد روش پوزیتولیستی به عنوان یک روش تک بعدی» *کیهان فرهنگی*، شماره ۳۰۰-۲۹۹، آبان و آذر ۱۳۹۰، ص ۳۴
- حسینی شاهرودی، سید مرتضی، «معرفی و نقد پوزیتولیسم منطقی»، *مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی*، ص ۱۷۱-۱۷۲
- شعبانی ورکی، بختیار، کاظمی، صدیقه (۱۳۸۹)، «پژوهش کیفی: روش یا بوش؟» *فصلنامه راهبرد*، سال ۱۹، شماره ۵۴، بهار، صص ۴۸-۴۷
- Sarantakos S. (1998). *Social research . Second edition .south Melbourne: Macnilom*
- Patton ,Michael. (1990) *Qualitative EVALUTION and Research Second Edition*. Newbury Park : Sage. P: 230
- Fetterman , David, M. (1989). *Ethnography , STEP BY STEP. Applied Social research Methods Servies* , Volum 17 Newbury Park : Sage P:11
- Popay ,J, Rogers , A . & Williams , G (1998). *Rationale and Standards for the systematic Review of qualitative Literature in health Services research*. *Qualitative Health Research* , 8 , pp: 341-351
- Maxwell, J.A. (1992) *Understanding reliability and validity in aqualitative research*. *Harvard Educational Review* , 62 (3) pp: 279-300
- Simco .N. ,& Warin , J (1997) . *Validity in image based research : An elaborated illustration of the issues British Educational Research Journal* , 23 (5) , pp : 661-673
- Hammersley M. (1987). *Some Notes on the terms Validity and reliability. British Educational research Journal* , 13(1), pp:79-81
- Bernard , H .R. (1996). *Qualitative data , quantitative analysis : Cultural anthropology Methods Journal* 8(1), pp:9-11
- Denzin N.K. & Y.S. Lincoln (1994) " *Introduction: Entering The Field Of Qualitative Research*" , in N.K. Denzin & Y.S. Lincoln (eds) *Hand Book Of Qualitative Research* , London: Sage p:2
- Kirk, J .& M.L. Miller (1986) *Reliability and Validity in Qualitative Research*. *Qualitative Research Methods Series* , 1 , Beverly Hill s , CA: SANG. P:9
- Maxwell , J.A. (1996) *Qualitative Research Design: An Interactive Approach* , Thousand Oaks , CA: Sage. pp-19-20
- پاک سرشت، محمدجعفر (۱۳۸۴) "پژوهش کیفی: ریشه‌ها و مبانی نظری" *نامه علوم انسانی* ، سال اول شماره ۱۲، صص ۴۰-۹

- Boumard Patrick(1990).*Pouy introduire a Le thnographie de Lecole*.In:Pratique de Formation, No.20,December.
- Bardin Laurence(1977).*Lanalyse de Contenu*.Paris, P.U.F.P:2634-
- صدوقی، مجید(۱۳۸۶)، پژوهش کیفی در روانشناسی و علوم رفتاری، تهران:هستی نما، ص ۱۵
- بیا بانگرد، اسماعیل ، (۱۳۸۴) روش های تحقیق در روان شناسی و علوم تربیتی، تهران:دوران، ص ۲۷۸
- شعبانی ورکی، بختیار(۱۳۸۶)، "رناليسم/استعلایی و ثنویت کاذب در پژوهش تربیتی"، نوآوری های آموزشی ، شماره ۲۰ ، سال ششم، صص ۸۶-۶۵
- کاترین مارشال و کرچن ب.راسمن (۱۳۷۷)روش تحقیق کیفی، ترجمه علی پارساییان و سید محمد اعرابی، تهران : دفتر پژوهش های فرهنگی، ص ۱۹۷
- دلاور، علمی(۱۳۷۴)، مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی، تهران:زرد، ص ۲۵۹
- سید امامی، کاووس(۱۳۸۷)، پژوهش در علوم سیاسی، رویکردهای اثبات گرا، تفسیری و انتقادی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم. صص ۷۷-۷۸
- سیلورمن، دیوید(۱۳۸۱)، روش تحقیق کیفی در جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران:موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.ص ۱۴
- Lourau Rene(1988).*Le Journal de recherche.Merdiens Klincksieck Paris*.42-Favret-Saada Jeanne(1985). Les mots, La mort, Les sorts. Folio Essais.Paris
- Conklin T.A.(2007).Method Or Madness:Phenomenology as Knowledge Creator.*Journal Of Management Inquiry*, Vol.16.NO.3.P.282.
- شعبانی ورکی، بختیار، صدیقه کاظمی(۱۳۸۹)، "پژوهش کیفی:روش یا بوش؟" فصلنامه راهبرد، سال ۱۹، شماره ۵۴، صص ۴۱-۳۸
- گال، مردیت، والتربورگ و جويس گال(۱۳۸۲).روش های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روانشناسی، ترجمه احمد رضا نصر و دیگران. تهران: سمت، ص ۶۲
- Little D(1991)*Varieties Of Social Explanation:An Introduction to the Philosophy Of Social Science*.Westview.Press.
- Cresswell,J.W.,Plano Clark,V.P.(2007).*Designing and Conducting Mixed Methods Research* .Thousand Oaks:sage
- شعبانی ورکی، بختیار(۱۳۸۵)، منطق پژوهش در علوم تربیتی و اجتماعی ؛ جهت گیری نوین، مشهد، به نشر.ص ۱۵۳
- Tashakkori ,A.,and C.Teddlie(2003).*Handbook of Mixed Methods in Social and Behavioral Research*,first Edition,sage Publication Inc.
- Maxy ,S.J.(2003) .Pragmatic Threads in Mixed Methods Research in The Social Science :*The Search for Multiple Modes Of Inquiry and the End Of the philosophy Of Formalism*.In A.Tashakkori&C.Teddlie(Eds)A.Tashakkori&C.Teddlie(Eds),*Handbook of Mixed Methods in Social and Behavioral Research*(PP.51-89).Thousand Oaks,CA:Sage
- Brayman.A.(2006).*Integrating quantitative and qualitative research:how is it done?*Qualitative Research 6(1), PP:97-113
- TeddLie,C.,Tashakkori,A.(2009).*Foundations of Mixe Methodds Research*.Thousand Oaks:sage

- Denzin , Norman & Lincoln , yvonna. (1994) , “Introduction : Entering the field of qualitative research” In Denzin Norman & Lincoln yvanna. *Handbook of Qualitative research* . Thousand Oaks: sage , p:6.
- Janestick , Valerie . (1994) . “The Dance of qualitative research Design” . In Denzin , Norman & Lincoln yvonna . *Handbook of qualitative research* . Thousand Oaks : sage , p:251.
- Green , j.c.(2007). *Mixed Methods in social Inquiry* .san Francisco. Jossey –Bass.
- Teddle , C, Tashakkori , A.(2009) . *Foundations of Mixed methods Research* . Thousand Oaks : sage . p:75
- محمد پور، احمد (۱۳۹۰)، "طرح‌های تحقیق با روش‌های ترکیبی: اصول پارادایمی و روش‌های فنی"، *مجله مطالعات اجتماعی ایران*. دوره پنجم، شماره ۲، صص ۱۷۵-۱۷۳
- اسکات، دیوید (۱۳۸۳)، *رئالیسم و پژوهش ترتیبی*، ترجمه بختیار شعبانی و رکی و شجاع رضوی، تهران، انتشارات دبیزش
- Giddings , Ls . & Barbara , G.(2007) A Trojan Horse for positivism? : A critique of *Mixed Methods Research* , *Advance in Nursing science* 30(1) , January/march 2007.
- علیرضا سبزیان موسی آباد، شعیب بهمن، «پراگماتیسم و سیاست: بررسی و نقد پراگماتیسم در قلمرو و سیاست و حکومت»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۵، زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۱۸-۱۱۴
- گفتگو با عبدالحسین خسروپناه، «پراگماتیسم، فلسفه یا روش»، *زمانه* (نامه اندیشه، فرهنگ و ادبیات) شماره ۶ علی اصغر صنمی، *نقد نگرش پراگماتیسم در تبیین ضرورت دین* "فصلنامه حوزه، شماره ۱۱۰-۱۰۹، فروردین و اردیبهشت - خرداد و تیرماه، ۱۳۸۱، صص ۲۸۵-۳۴۷
- مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۱۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۳

